هو العلیم

فلسفهٔ نیاز به ازدواج

تبیین عقلانی ازدواج مجدّد و موقت

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس‌الله‌سرّه

أعوذ بالله من الشّيطان الرّجيم
بسم الله الرّحمن الرحيم
و صلّى اللهُ علىٰ سيّدنا محمّد
و آلِهِ الطّاهرين
و لعنةُ اللهِ علىٰ أعدائِهم أجمعين

در گذشته، ازدواج مجدد، مُتعه و فاصلهٔ سنی در ازدواج، متداول بودند

استاد: ... الآن هم هست، خیلی جاها.

تلمیذ: خود پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم هم هست. این [نوع ازدواج] می‌شود گفت [که] درواقع جزء آداب و رسوم و شرایط آن زمان است؛ آن قبحی که الآن پیدا کرده [قبلاً نبود].

استاد: البته الآن هم [هست]. بالاخره در آن زمان یک شرایطی بوده که طبق همان شرایط مردم خودشان را وفق می‌دادند؛ یعنی ازدواج در آن موقع، ازدواج ثانوی و ثالث و رابع و همین‌طور متعه یک امر متداولی بوده. تعدّد زوجات در آن موقع مسئله‌ای متداول بوده. زنی بود که شوهر می‌کرد، از شوهرش طلاق می‌گرفت و می‌رفت یک شوهر دیگر می‌کرد؛ [یا اینکه اگر مردی ازدواج موقت می‌کرد] زنش ناراحت نبود از اینکه شوهرش می‌رود متعه می‌کند. داریم که شخص آمده در منزلش مثلاً به زنش گفته: «رفتم فلان‌جا، کنیزی بود، هبه کرد به من»؛ یا کنیز می‌آورد در منزل. خیلی مسئله [سخت] نبود؛ یعنی این قضیه راجع به مسئلهٔ ازدواج، سهل بود.

آن‌وقت، بر حسب موقعیتِ خود شخص و امکاناتی که شخص داشت، رغبت نسبت به این قضیه کم و زیاد بود. فرض کنید یک‌وقت، شخصی پیر بود، ولی خیلی ثروتمند بود؛ دختر به امید ثروتش می‌رفت با او ازدواج می‌کرد و بعد هم یک ثروتی از او به‌دست می‌آورد و بعد هم می‌رفت یک شوهر دیگر می‌کرد! این خیلی عادی بود. الآن هم چنین رسم‌هایی هست؛ در پاکستان هست، در سعودی و خلیج و اینجاها هست، که ازدواج مجدد عار نیست.

مثلاً راجع به ابراهیم‌بن مالک اشتر [که] جزو [فرماندهان] مختار بود، داریم: زن او یک کنیزی بود که یک‌وقتی در دربار عبدالملک مروان بود؛ بعد از مروان، به یک نحوی فرار می‌کند و بعد می‌آید [و ابراهیم] او را به‌عنوان زن خودش قرار می‌دهد؛ یعنی اصلاً این مسئله‌ای که حالا یک زنی قبلاً شوهر داشته [قبحی نداشت]. آخر عکسش هم هست دیگر؛ مثلاً [اگر] الآن کسی با یک زنی که قبلاً شوهر کرده بخواهد ازدواج کند، این هم قبح دارد دیگر، مسئله است. [البته] قبحش این‌قدر نیست تا اینکه یک مردی که [قبلاً] ازدواج کرده بخواهد

با یک دختر [ازدواج کند]. می‌گویند: «یک پسر مجرد آمده، زنی که قبلاً شوهر کرده [است را] گرفته! چه شده؟! چطور شده؟! چه بوده؟!» ولی سابق این‌طور نبود؛ یعنی مسئلهٔ ازدواج مجددِ افراد، از طرفین، یک مسئلهٔ عادی بود؛ فلِهذا خیلی با آن به مشکل برخورد نمی‌کردند.

البته خب، این‌طور هم نبوده که حالا آن پیرمرد عاجز باشد و ﴿إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ﴾، عصا به‌دست بخواهد ازدواج کند؛ نه، [گرچه] پیر بود، مثلاً شصت‌ساله بود، پنجاه، پنجاه‌وپنج سال، این‌قدرها سن داشت، [ولی] از نظر توان جسمی و اینها خیلی خوب بود؛ منتها حالا سنش بالا بود. رعایت این نکات هم می‌شد.

اصل و اساس مسئلهٔ ازدواج برای رفع نیاز است

تلمیذ: این مربوط به فطریات می‌شود؟ [یعنی] بگوییم کلاً جزء فطریاتِ زن این هست که به‌هرحال یک شوهری می‌خواهد و یک حامی می‌خواهد و یک کسی که بتواند مسائل جنسی‌اش را ارضا کند؛ و این جزء فطریات است.

استاد: خب، [برای] طرفین این‌طور است.

تلمیذ: جوان بودن و پیر بودن، بستگی به اوضاع زمان و شرایط زمانی دارد؛ ولی در یک زمانی قبح پیدا کرده و در یک زمانی [اشکال نداشته].

استاد: ببینید، اصل مسئله همان‌طوری که شما می‌فرمایید، همین است؛ یعنی زن نیاز به یک سرپناه دارد؛ چنان‌که مرد هم نیاز به آرامش دارد؛ فرق نمی‌کند؛ قضیه طرفینی است. منتها این مسئله بر حسب اختلافِ زمان‌ها و مکان‌ها و فرهنگ‌ها، تفاوت می‌کند و شرایط تفاوت می‌کند. الآن هم خیلی‌ها هستند؛ فرض کنید زن از یک مرد خوشش می‌آید و می‌گوید: «مرا به‌عنوان زن دومت انتخاب کن، هفته‌ای یک مرتبه هم پیش من بیا؛ من راضی‌ام.» و از این طرف مرد هم به همین کیفیت است؛ یعنی اصل و اساس مسئلهٔ ازدواج، برای رفع نیاز است؛ بر محور رفع نیاز دور می‌زند.

در برخی جوامع غربی، گاهی ازدواج بدون نیاز و برای مصالح دیگری انجام می‌شود

غیر از بعضی جاهای دیگر که ازدواج را [صرفاً] به‌عنوان یک مسئلهٔ سمبلیک قبول دارند. الآن در خیلی از کشورهای خارجی، به‌خصوص امریکا، انگلیس یا جای دیگر، مرد می‌رود برای خودش، زن هم می‌رود برای خودش؛ فقط همین‌قدر که در خانه بگویند: «این یک زن دارد» [برایش کافی است]. حالا زنش بلند می‌شود همه‌جا [می‌رود]، در هر دانْسی[1] شرکت می‌کند، مرد هم همین‌طور؛ هم این می‌داند هم او می‌داند؛ فقط

[1]. Dance: به‌معنای «رقص» و «پایکوبی» است و در اصطلاح به «مجالس لهو» گفته می‌شود.

پذیرشِ هم[دیگر] به‌عنوان این است که این هم یک دکور است!

مثل اینکه [در] بعضی از خانه‌ها [با اینکه] طرف سواد ندارد، کتابخانه در خانه یک دکور است؛ باید خانه کتابخانه داشته باشد! [طرف] حمال است! من افرادش را هم دیده‌ام؛ برداشته کتاب جمع کرده، [ولی] اسمش را نمی‌تواند بخواند! می‌گوید: «این کتاب‌ها قشنگ است! من دیدم اینجا رنگ سبز کم دارد، یک چندجلدی [کتابِ] رنگ سبز [خریدم] که [رنگ‌هایش با هم] بخواند.» یعنی نمی‌دانست اسم [کتاب] چیست! اسمش را عوضی می‌خوانْد؛ مثلاً «الملل و النحل» [را] «ملل ُالنَّحْلِ» شهرستانی می‌خواند! این «نِحَل» است آقا جان! «نَحْل» فرق می‌کند، بر وزن «فَحْل» است؛ فرق می‌کند!

و من تأسف می‌خوردم؛ آدم پولداری هم بود. یک کتابخانه گرفته [بود]، بعضی از کتاب‌هایش هم کتاب‌های قیمتی بود؛ مثلاً [می‌گفت:] «این کتاب عتیقه است!» به اشیاءِ عتیقه چطور نگاه می‌کنند؛ یک صندوقی، یک چیز عتیقه‌ای؛ [از] کتاب هم به‌عنوان یک امر عتیقه خوشش می‌آید که داشته باشد؛ افتخار می‌کند!

یک‌وقتی چنین قضیه‌ای اتفاق افتاده بود: یک کتاب‌فروشی بود [در] طهران، کتاب‌فروشیِ شمس. مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] خودشان رفت‌وآمد داشتند؛ آن موقع ناصرخسرو بود، زیر شمس‌العماره. ما می‌رفتیم آنجا. دو تا مسئول داشت، شریک بودند؛ یکی آنجا بود، یکی هم در بهارستان؛ بعد شنیدم از آنجا رفته خیابان امیریه و آنجا کتاب‌فروشی زده.

این مسئول کتاب‌فروشی، در شناخت کتاب بسیار آدم واردی بود؛ خیلی افراد هم می‌آمدند و مبالغ هائله‌ای صرف می‌کردند و می‌گفتند: «فلان کتاب را برای ما پیدا کن.» از [اهل] دانشگاه و اینها می‌آمدند و هرچه می‌خواست می‌دادند؛ یعنی حدی برای قیمت نبود؛ «فقط پیدا کن!» یا می‌گفتند: «فلان مجله را برای ما پیدا کن؛ این دوره مجله را ما می‌خواهیم.» و او خیلی وارد بود. آن‌وقت از این کتابخانه‌ها خیلی گیرش می‌آمد؛ مثلاً طرف [بوده]، رفته یک کتابخانه خریده، حالا مُرده است. بچه‌هایش هم یکی امریکاست، یکی آنجاست؛ [می‌گویند:] «کتابخانه می‌خواهم [چه‌کار؟! فایده‌اش] چیست؟!» این [کتابخانه] را می‌آمدند به او می‌فروختند و او به ثمنِ بَخْسی [می‌خرید. به آنها می‌گفت:] «این کتاب به درد نمی‌خورد! دیگر اصلاً ارزش ندارد!»

این بندهٔ خدا [کتاب‌ها] را می‌گرفت و می‌آمد و بارش را می‌بست! بعد تلفن می‌کرد به آقا [علامهٔ طهرانی] و یک عدهٔ دیگر که می‌دانستند [ارزش] کتاب‌ها چیست؛ می‌رفتند و ما هم می‌رفتیم و از میان آنها سوا می‌کردند.

بعد من می‌دیدم که بعضی از کتاب‌های مهم را از آقا [علامهٔ طهرانی] پنهان می‌کند و برای آنها نگه می‌دارد. یک دفعه آقا [علامهٔ طهرانی] هم با او دعوایشان شد و گفتند: «شما به ما قول دادی که این [کتاب] را می‌آوری؛ حالا که آوردی، برمی‌داری می‌دهی به فلان آقا؛ این حرف یعنی چه؟!» گفت: «حالا! دوباره [پیدا

می‌کنم]!» دوباره یعنی چه؟! شما قول دادی این [کتاب] هست؛ ما بلند شدیم آمدیم این‌همه [راه] اینجا.

آن‌وقت من خودم شاهد بودم یک [لقمهٔ] «چربِ چرب» گیرش آمده بوده؛ طرف گفته: «ما هرچه بخواهی به تو می‌دهیم.» این هم برداشته گفته [باشد]. اول به آقا گفته بود: «این کتاب هست، مال شما»، بعد که آقا رفته بودند، گفته بود: «نه، ببخشید؛ عذر می‌خواهم؛ اشتباهی شده!» یک حقه‌بازی بود، و از این حقه‌بازی‌ها و این مسائل هم داشت؛ دفعهٔ دیگر ایشان با او قهر کردند و دیگر نرفتند.

[خلاصه] الآن در خارج، خیلی از ازدواج‌ها این‌طوری است؛ یعنی مسئلهٔ ازدواج مطرح نیست؛ فقط یک همنشینی مطرح است.

انگیزه‌های ازدواج در مردان و زنان مختلف، متفاوت است

مسئلهٔ ازدواج بر اساس نیاز است. آن‌وقت نیازها متفاوت است. فرض کنید که یک زن فقط نیاز به این دارد که یک نفر [سرپرست او باشد]. خواستِ چندانی ندارد؛ فقط یک سرپناهی داشته باشد کافی است؛ ولو شوهر هم اصلاً با او ارتباط [جنسی] نداشته باشد، برای او مسئله‌ای نیست. خیلی زن‌ها [این‌طور] هستند؛ سالی یک دفعه هم [باشد] اصلاً برایش مهم نیست؛ مزاجش مزاجی نیست که [نیاز داشته] باشد. این الآن از خدایش است که یک کسی نان و آب و مسکن و اینهایش را بدهد و یک بچه‌ای هم از او بیاید و حالا شوهرش، مثلاً نمی‌آید به او سر نمی‌زند؛ خب نزند!

بعضی هستند نیازشان متفاوت است؛ بر اساس آن نیاز با شوهر هستند و حسابِ این را می‌کنند که الآن این شوهر به دردشان می‌خورد یا نمی‌خورد.

مرد هم همین‌طور است؛ مرد هم نیازش متفاوت است. بعضی هستند فقط یک احساس آرامش، آنها را کفایت می‌کند؛ همین‌قدر زنی داشته باشد که زندگی آنها را بگرداند، آرامش را برای آنها تحصیل کند، توقعات آنها را انجام بدهد، کافی است؛ ولو اینکه حالا در مسائل دیگر چندان بخاری نداشته باشد، مهم نیست برایشان؛ یعنی طبعِ [این نوع] مرد این است. ولی از آن طرف هم بعضی [این‌طور نیستند].

این نیازهای مختلف است که به ازدواج منجر می‌شود و هر شخصی نیازِ خاصِ خودش را دارد و همین‌طور همین نیاز، [چه‌بسا] باعث ازدواج مکرر می‌شود.

تنوّع‌طلبی در ازدواج، برای رشد معنوی انسان و خصوصاً سالک، خوب نیست

بعضی هم هستند که بر اساس تفنّن و جنبه‌های [شهوانی]، این‌طرف و آن‌طرف [پرسه] زدن و مثل سیب گاز زدن و قناعت نکردن [به‌دنبال ازدواج‌اند]؛ به‌خصوص وقتی که انسان در این [کار] بیفتد، آن‌وقت دیگر

این مسئله در او خیلی تقویت می‌شود؛ دیگر قناعتش به...[1] دیگر برای این نفس، کفایت به یک مورد میسر نیست. اصلاً به‌عنوان تنوع‌طلبی، عادت دارد مدام [به‌دنبال جنس مخالف برود]؛ که این از نظر رشد [معنوی] برای انسان چیز خوبی نیست، به‌خصوص برای سالک. حالا یک‌وقتی [در این میان] نامردی هم درآید که این دیگر خیلی واویلاست!

مثلاً قول [ازدواج می‌دهد و عمل نمی‌کند]؛ چون [گرچه] بعضی از زن‌ها هستند که خودشان را با این مسائل وفق می‌دهند، ولی بعضی از زن‌ها آبرو دارند، احترام دارند، شخصیت دارند.

اگر در ازدواج موقت، مدت طولانی شرط شده، مرد حق ندارد شرط را نقض کند

حالا فرض کنید که نسبت به ازدواج دائم، مرد محذور داشته باشد؛ مثلاً می‌گوید: «به‌عنوانِ ازدواجِ متعه اما درازمدت [می‌توانم]»، [زن می‌گوید:] «من هم حرفی ندارم» و بر این اساس [عقد را] قرار بدهند، [اما] مرد بعد از یک مدتِ کوتاه، به‌عنوانِ اینکه متعه است و [گمان کند] حق [بخشیدن مدت عقد را] دارد، [زن را] رها کند؛ این جایز نیست؛ یعنی شرط بر این اساس محقق شده و [نقض آن] اشکال دارد.

مانع اول تعدّد زوجات: نفوذ فرهنگ غرب

علی‌کل‌حال در موارد مختلف، مسئله فرق می‌کند؛ این بسته به این است که خودِ آن زن چه نیازی دارد و چه توقعی از شوهر دارد.

در زمان سابق و گذشته، ازدواج‌ها همه بر اساس نیاز بود؛ الآن هم بر اساسِ نیاز است؛ هم آن موقع و هم الآن؛ منتها شرایط در آن موقع سهل بود؛ یعنی قبحِ این مسئله وجود نداشت. بعد از اینکه فرهنگ غرب در ایران آمد، این مسئله قبیح شد؛ به‌طوری‌که الآن ازدواجِ واحد جزو فرهنگ کشورها قرار گرفته و همین مسئله، در کشورهای دیگر مثل [عربستان] سعودی نیست؛ در آنجا [ازدواج مجدد] خیلی عادی است.

مانع دوم تعدّد زوجات: انگیزه‌های اقتصادی

صرف‌نظر از آن حالت غیرتی که زن نسبت به مرد دارد، به نظر من بیشتر به جنبه‌های اقتصادی برمی‌گردد؛ زن احساس می‌کند که اگر یک زنِ دیگر بیاید داخل [زندگی] مالِ شوهر، طبعاً تقسیم می‌شود؛ چنان‌که رسماً گفته شده است. من سراغ دارم، یک بنده‌خدایی می‌گفت: «پدر من احتیاج به زنِ مجدد دارد و مادر ما مشکلاتی دارد. ما وقتی می‌خواهیم برویم برای [او] زن بگیریم، برادرهای ما می‌گویند: "وارث می‌خواهی زیاد کنی!"» او فکر نمی‌کند که پدرش الآن احتیاج دارد، [بلکه به] فکرِ ارثِ خودش است؛ می‌گوید: «می‌خواهید وارث زیاد کنید.»

---

[1]. در این قسمت صوت قطع می‌شود. (محقق)

همین قضیه راجع به زن هست؛ یکی از چیزهایی که زن نسبت به آن بسیار حسّاس است همین مسئلهٔ اقتصادی است. این [زن] می‌بیند اگر الآن یک زنِ دیگر بیاید، توجه مرد به طرف او می‌رود؛ یعنی این توجهی که الآن به سمتِ او دارد، به سمتِ دیگر می‌رود و گرایش پیدا می‌کند یا تقسیم می‌شود. در نتیجه، رعایت مسائل دیگری هم مطرح است: مسائلِ حقوقی، نفقه، مصارف و اینها در این زمینه هست؛ لذا [زن] اجازه نمی‌دهد.

دیده شده که مثلاً زنی آمده منزل شوهر را به اسمِ خودش کرده، [یک] چیزی را به اسمِ خود کرده، وقتی دیگر خیالش کاملاً جمع شده، آن موقع به شوهر گفته: «حالا می‌خواهی بروی، برو؛ اصلاً اینجا پیشِ من هم نیا!» [این] خیلی اتفاق افتاده و خیلی گول خورده‌اند؛ شوهرِ بیچاره گول خورده و وقتی [مال را] به اسمِ او کرده، [زن] می‌گوید: «برو گم شو دیگر! حالا هر کاری می‌خواهی بکن!» این [زن] نگران جهتِ اقتصادی است.

مانع سوم تعدّد زوجات: افزایش سطح توقعات

علی‌کُلّ‌حال، اگر این مطلب رایج بشود و به‌عنوانِ یک فرهنگ مستمر دربیاید و دوام پیدا بکند بر اینکه اولاً نسبت به مسائل زندگی، توقّعات تخفیف پیدا کند [مشکلات زیادی حل خواهد شد]. [زمانِ] سابق یک اتاق برای دو نفر بود، ازدواج می‌کردند و این یک اتاق کافی بود؛ با همان بچه‌هایشان. حالا فوقش دو اتاق؛ همه چند نفر هم با هم بودند. الآن باید زن یک منزلِ جُدا و خرجِ جدا و اینها داشته باشد؛ نمی‌گذارد مادرش بیاید پیشش! می‌گوید: «یا من، یا مادرت!» ببینید الآن کار به کجا رسیده!

مانع چهارم تعدّد زوجات: گسترش زن‌سالاری

به‌طور کلی الآن همه‌چیز به سمتِ جریان زن‌سالاری برگشته و این مطلبی است که خودِ زن‌ها [هم] اعتراف می‌کنند. خودِ زن‌ها می‌گویند. حتی در [بعد از] انقلاب، زن‌سالاری تقویت شده.

چندی پیش [خانواده و] اهل بیتِ ما منزل برادرش بود. از همین تلویزیونِ جمهوری اسلامیِ ایران فیلمی دیده بود؛ نقل می‌کرد:

> خیلی علنی نشان می‌داد که زنی می‌خواهد رشد کند، آزاد باشد، ولی مردِ او را آدمِ ضدّ رشد و ضدّ فرهنگ و ضدّ ترقی جلوه می‌داد. مردِ او از اینکه زن کتاب می‌آورد و می‌خواست کتاب بخواند ناراحت بود. [مرد] می‌گفت: «نه! چرا تو کتاب می‌آوری؟ چرا به زندگی نمی‌رسی؟» [زن] هم می‌گفت: «من می‌خواهم رشد کنم، می‌خواهم چه‌کار کنم... .» و این باعثِ اختلافشان شد و دادگاه حکم به طلاق زن داد و مرد را محکوم کرد.

ببینید واقعاً چه جنایتی الآن انجام می‌شود! یعنی مرد را یک آدمِ بی‌منطق، خشک، نفهم، دور از فرهنگ، و زن را آدمی که می‌خواهد برود رشد کند، عقیده‌اش برای خودش محترم است و می‌خواهد درس بخواند [جلوه می‌دهند].

[ایشان نقل می‌کرد:]

[زن] صریحاً می‌گفت: «تو حق نداری جلوی مرا بگیری؛ من می‌خواهم بروم دنبال کارم؛ شما می‌خواهی، برو.» دادگاه هم گفت: «حق با ایشان است. آقا! شما نمی‌توانید جلوِی رشد خانمتان را بگیرید!»

خب طبعاً با این کیفیت، مشخص است که راه به کجا برده می‌شود.

یک شبهه: با توجه به سختیِ زیادِ رعایت عدالت در زمانهٔ امروز، نظر اسلام بر تک‌همسری است

تلمیذ: بعضی از نویسندگان عرب دربارهٔ تعدّد زوجات چنین می‌گویند که اسلام از ابتدای امر نیز نظر بر از بین بردن سنّت جاری و روش ساری تعدّد زوجات داشته که بالنتیجه هر مردی فقط مجاز به داشتن یک همسر باشد. و این بدین جهت است که پیش از اسلام مردم با بیش از چهارتا ازدواج می‌کردند، سپس اسلام [در راستای براندازی این سنت و روش] این عدد را به چهار همسر محدود نمود و علاوه بر آن شرایط را [برای ازدواج با بیش از یک همسر] سخت نموده و شروطی سنگین برای آن قرار داد و فرمود: ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ (و اگر بیم آن دارید که (میان همسران خویش) به عدالت رفتار ننمایید پس فقط یک همسر اختیار نمایید) و از این مسئله فهمیده می‌شود که در این زمان که بیداری اجتماعی‌ای که در میان جامعه و مردم مدّ نظر اسلام بوده حاصل گشته، ما می‌توانیم [قانونا و شَرعا] چندهمسری را ممنوع کنیم و این مسئله بر اساس همان نگاه اسلام نسبت به بیداری اجتماعی و در راستای تحقق‌بخشیدن به سیره [و حرکتی] است که اسلام آن را شروع نموده [و مدّ نظر داشته] است.[1]

استاد: حالا من این [سؤال] را به فارسی [بیان] می‌کنم. نظر ایشان را که متوجّه شدید. اشکالشان این بود که اسلام آمده و جلوی آن بی‌حدی و بی‌حصریِ دوران قبل از اسلام را بگیرد و در تعدّد [ازدواج] شرط گذاشته است. شرطش هم عدالت است [که اجرای آن در زمان صدر اسلام ممکن بوده و در زمان کنونی ناممکن است] و با عدمِ شرط، انتفایِ مشروط است: ﴿و إن لا تعدلوا فواحدة﴾.[2]

---

[1] . اصل سؤال به زبان عربی است که متن آن این است: «سیّدنا بعضُ کتّابِ العرب بالنّسبة لتعدّد الزوجات یقولون بأنّ الإسلام [کان] له رغبة من الأول أن یُقضیٰ علیٰ هذه العادة یعنی لا یَبقیٰ تعدّد الزوجات، [و یکون] زوجة فقط لکل رجل؛ باعتبار أنّهم کانوا [یتزوجون] قبل الاسلام بعدد غیر محدود باربعة. ثم الاسلام [حدّد] ذلک بأربعة و غلّظ الشرائط و جعل شروطاً صعبة جدّاً أنّه ﴿إن خفتم ألّا تَعدِلوا فواحدة﴾. جعل الاقتصار علی واحدة هو شرطه الخوف من عدم العدالة [و] ـ هو یرید أن یقول ـ أنّه یُفهم من هذا أنّه فی وقتنا هذا، [و] قد حصل و تحقق الآن الوعی الإجتماعی الذی أراده الإسلام بالنّاس و بالمجتمع، یمکن الآن أن نمنع الزّواج الثانی نتیجة النظرة الإسلامیة لوعی المجتمع و لتحقیق ـ مثلاً ـ جزء من السیرة التی ابتدأها الإسلام فی هذه النسبة.» (محقق)

[2] . سورهٔ نساء، آیهٔ ۳

بنابراین، [گرچه] افراد رغبت به شخصِ دیگر (زوجِ ثانی) دارند، [اما] در این زمان که طبعاً این شرط (عدالت) منتفی است، [به‌نظر می‌رسد شرایط] مجتمع[1] مشمول همان حصری شده که شارع آن را اقتضا کرده؛ یعنی حصری که در زمان [گذشته] بوده است.

پاسخ شبهه:

حکم اسلام به جواز چندهمسری برای مرد، الآن هم وجود دارد

جواب این است: اولاً باید ببینیم اینکه شارع گفته است ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾، این ﴿فَوَاحِدَةً﴾ چه حکمی است؟ آیا «حق» است یا «حکم»؟

می‌بینیم که در اسلام از اول بنا بر جواز و ترخیص ﴿مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ﴾ است: ﴿فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ﴾.[2] این نسبت به [ازدواج] دائم است. امّا نسبت به متعه، دیگر حدّ و حصری ندارد.

این از جهت ترخیص، ترخیصِ ابتدایی است. ترخیصِ ابتدایی و احکام اسلام اختصاص به زمانِ سابق و زمانِ لاحق ندارد؛ در کلّ زمان‌هاست؛ یعنی آیات قرآن الآن هم هست: ﴿فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ﴾ الآن! و همین مسئله در زمان سابق هم بوده است [و هیچ تفاوتی نکرده است].

شرط عدالت در آیه، به‌معنای یکسان بودنِ محبت قلبی نیست!

منظور از ﴿أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ در ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾، این نیست که شما نباید به یکی از نساء، میل و محبت و رغبتِ بیشتر [از دیگری] داشته باشید؛ چون [محبت] یک امر تکوینی است. مشخص است: انسان دوتا زن داشته باشد، یک زن قشنگ باشد، یک زن غیرقشنگ باشد؛ خواهی‌نخواهی، مِن‌حیث‌لایَشعُر، ضرورتاً میل به یکی بیشتر است.

محبت قلبی، امری غیرارادی است و شرطِ عدالت در آن، لغو و بی‌معناست

اصلاً اسلام نمی‌تواند [چنین شرطی را وضع کند]؛ محال است! محال است اسلام بگوید علاقه و محبتِ شوهر به یکی از زن[ها] باید با اربعة نساء مساوی باشد. چنین شرطی اصلاً لغو است؛ امکان ندارد. یا اینکه یک زنی اخلاقش بهتر از اخلاقِ [زن] دیگر است؛ خب در صورت عدمِ تساوی در اخلاق روحی و اخلاق نفْسی، معنا ندارد شارع بگوید: «بایستی که میل و محبت به طرفین، مساوی باشد»؛ محال است.

یا اینکه یکی از دو زن به شوهر علاقهٔ بیشتری دارد، تعلّق بیشتری دارد، محبت بیشتری دارد؛ وقتی یک

---

[1]. مجتمع: جامعه. (محقق)

[2]. سورهٔ نساء، آیهٔ ۳

شخصی نسبت به انسان محبتِ بیشتری دارد، انسان هم نسبت به او محبتِ بیشتر دارد. خب، انسان حیوان که نیست؛ مرد حیوان که نیست! وقتی می‌بیند یک شخصی بیشتر او را می‌خواهد [به او متمایل‌تر می‌شود]. در مورد اصدقاء هم همین‌طور است؛ وقتی شما ببینید یک رفیقی محبتش به شما بیشتر است [در مقایسه با] شخصی که اعتنایتان نمی‌کند و همین‌طوری [شما را] پشتِ گوش می‌اندازد، [آیا] شما بیشتر دوستش ندارید؟

منظور آیه از عدالت، عدالت در وظایف مرد از قبیل نفقه است

پس منظور از ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ محبت و علقه و ربط بینِ مرد و زن نیست؛ مسئلهٔ ﴿أَلَّا تَعْدِلُوا﴾ به مسائل خارجی برمی‌گردد؛ یعنی رعایت [عدالت] نسبت به نفقه و صرفِ اموال و اسکان و نفقات و اموری که مربوط به زوجیت است؛ [که نباید] در آن امور اهمال بشود. این اهمال از کجاست؟ نه اینکه از ناحیهٔ علاقه و محبت به دیگری است؛ علاقه و محبت به «إمرأة» [و زنِ] دیگر علیٰ‌کل‌حال هست [و امری غیرارادی است]. [بلکه] ممکن است در بعضی ازدواج‌ها و زواجها زن، مرد را به‌نحوی در حصر و ضیق قرار بدهد که مرد مُضطر شود به زنِ اول اجحاف کند. بعضی از زن‌ها هستند که شرط می‌کنند: «به‌شرطی ما به ازدواج درمی‌آییم که پیشِ زنِ اول نروی.» الآن هستند. شرط می‌کنند: «به‌شرطی ازدواج کنیم که تمامِ اربع لیالی [و چهار شب] پیشِ من باشی.» یا «هفته‌ای یک شب [پیش آن زن] بروی» یا «شب را [پیش آن زن] نمانی.» و این [مرد] از یک طرف تمایل دارد، از یک طرف این زن مانع است. در موقعی که زن، مرد و رجل را در ضیق و حرج قرار می‌دهد به‌نحوی که نمی‌تواند [عدالت را اجرا کند]، در اینجا شرعاً، وجداناً، عقلاً، به هر نحوی، حرام است انسان برود چنین زنی را بگیرد که بعد مجبور شود که با زنِ اول این‌طور کند.

در اینجا شارع می‌گوید: «بالاخره راه این است که: "اگر به‌نحوی است که نمی‌توانی [عدالت را اجرا کنی]، بیا [زن اول را] طلاق بده."» یا اینکه زن اول راضی است، می‌گوید: «علی‌کل‌حال من راضی هستم؛ گرچه تو کار حرام انجام می‌دهی.» این مربوط به این موارد خاص می‌شود.

اما اگر انسان بیاید ازدواجِ مَثنیٰ و ثلاث و رباع کند و حق هرکدام را بدهد، ولی نسبت به یکی علاقهٔ بیشتر داشته باشد، چه اشکال دارد؟ امر طبیعی است که وقتی می‌بیند زنی اخلاقش خوب است، رفتارش خوب است، بیشتر به زندگیِ او می‌رسد انسان [او را بیشتر دوست داشته باشد]؛ این یک مسئلهٔ طبیعی است.

الآن هم قضایا با سابق فرقی نکرده؛ همان موقع هم همان‌طور بوده، الآن هم هست. منتها شرایط سخت‌تر شده. گفت: «هرکه طاووس خواهد جورِ هندوستان کشد! هرکه خربزه می‌خورد پایِ لرزش هم می‌نشیند!» بالاخره وقتی زنی مسکن می‌خواهد، باید برای این زن مسکن تهیّه کند؛ فرقی نمی‌کند بینِ دو تا و سه تا.

آن‌وقت روی این جهت، دیگر این قبحی که شما [مطرح] کرده‌اید، برگشتش به همین مسائلِ فرهنگی و مسائلِ اقتصادی و این جهات است؛ قضیه به [این] مسائل برمی‌گردد. اینکه زن احساس کمبود می‌کند [به

این جهات برمی‌گردد]. خودِ زن‌ها هم می‌گویند؛ خیال می‌کنند [در صورت ازدواج شوهر] توجهِ شوهر به آن سمت می‌رود و نسبت به این سمت [کم‌رنگ می‌شود].

مانع پنجم تعدّد زوجات: غیرت زن

البته صرف نظر از مسئلهٔ غیرت، بعضی از زن‌ها هستند که واقعاً به‌نحوی محبت به شوهر [دارند] که اصلاً نمی‌توانند ببینند، اصلاً نمی‌توانند تحمل کنند؛ ممکن است نتواند تحمل کند یا از بین برود؛ یعنی برایش چنین چیزی ممکن نیست. فرض کنید حالا اگر خلافش جایز باشد، یعنی اگر تشریع این بود که زن می‌تواند برود و به ازدواجِ یک مرد دیگر دربیاید، چقدر مسئله برای یک مرد مشکل است؟ [برای زن هم همین است.] این مسئله به غیرت برمی‌گردد، نه به محبت. ممکن است که مرد با زنش هم قهر باشد، ولی چنین مطلبی را نمی‌تواند تحمل کند.

البته در بعضی از ممالک ([مانند] قسمت‌های جنوبِ شرقیِ آسیا) این خصوصیات هست که قبیله‌ها و مانند اینها [دارای رسمِ ازدواج] اشتراکی هستند؛ خلاصه، عام‌المنفعه وجود دارد! و آن هم به‌خاطرِ کمیِ زن در میانشان است. این مطلب، مطلب فرهنگی است.

شبهه: آیا ازدواج پیغمبر با عایشهٔ کم‌سن، خلاف فطرت نیست؟

تلمیذ: عرضِ من این بود که در زمانِ پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم که حضرت در سنِ پنجاه‌وپنج‌سالگی، عایشه را که کمتر از نُه‌ساله بوده یا نُه‌ساله بوده، تزویج کردند. اگر این را جزء فطریاتِ زن حساب کنیم که زن به‌عنوان کسی که می‌خواهد سرپناه یا ملجأ داشته باشد و [مرد] نیازهای او را برطرف کند و سن [مرد هم برای او] مطرح نیست [به این ازدواج رضایت داده]، و شرایطِ زمانی هم موافق با این است، [در این صورت] هیچ ظلمی از طرفِ پیغمبر به زن اعمال نشده.

اگر بگوییم جزو فطریاتش نیست و شرایطِ آن زمان ایجاب می‌کرده که زن‌هایی با صِغَرِ سن به ازدواجِ مردِ مُسن دربیایند، این را می‌توانیم بگوییم از لحاظِ آن زمان، ظلم نیست، اما فطرتاً ظلم است؛ یعنی چون این جزء فطریاتِ زن نیست که یک زن با سنّ کم بیاید با یک مرد مُسن ازدواج کند؛ [بلکه] چون آن شرایط و آدابِ آن زمان اقتضا می‌کرده، این زن آمده و این ازدواج را انجام داده.

اگر بگوییم جزءِ فطریات است، ظلم نیست؛ اگر بگوییم جزءِ فطریات نیست، حضرت امری را بر خلافِ آداب انجام نداده‌اند اما امری را برخلافِ فطرت انجام داده‌اند.

پاسخ به شبهه:

۱. اصل نیاز به ازدواج، مسئله‌ای فطری است

استاد: نه، ببینید، اولاً مطلب اولی که اصلِ ازدواج و داشتن یک پناه و در تحت قیمومیّتِ مرد درآمدن است، این مسئله یک امر فطری است؛ یعنی در این اصلاً شک نیست. ولی صحبت در این است که با این امرِ فطری [چگونه] برخورد کنیم. [نیاز به] تحتِ شرایطی از زوجیت درآمدن، برای همه هست؛ همه می‌خواهند؛ یعنی این نیاز اصلاً قابلِ صحبت نیست که اصلِ ازدواج بر اساسِ فطرت است.

انسان چرا ازدواج می‌کند؟ جهاتِ مختلفی هست: یا به‌خاطر مسائل جنسی است که بالاخره غریزه است. یا به‌خاطرِ مسئلهٔ اُلفت و اُنس است؛ بالاخره [کلمهٔ] «انسان» از «اُنس» گرفته می‌شود. یا به‌خاطر کمک در راهش است؛ شاگردی است که می‌خواهد درس بخواند؛ اگر بخواهد آشپزی کند، غذا درست کند، هر کاری بکند، وقتش به اینها تلف می‌شود. می‌گوید: «زن می‌گیرم تا بهتر بتوانم درسم را بخوانم.» اصلاً بعضی هستند زن را برای رسیدن به مسائلشان [و برای] کار می‌خواهند؛ خیلی توجهی به زن ندارند و اصلاً چندان آن مسائل [جنسی] برایشان مهم نیست.

علی‌کلّ‌حال هم در مرد و هم در زن، نیازها متفاوت است. حالا اصل اینکه زن به ازدواج احتیاج دارد، [چه این] نیاز بر اساسِ غریزهٔ جنسی [باشد و چه] غریزهٔ [عاطفی، یعنی] پناه بردن به یک جایگاه و خواست محبت و اُنس، این دو قضیه [طبیعی است و باعث ازدواج می‌شود؛ و] صرف‌نظر از اینکه نیاز به رشد [معنویِ حاصل از ازدواج نیز] مسئله‌ای بجاست، [اما] بعضی‌ها اصلاً به این قضیهٔ [رشد] فکر هم نمی‌کنند.

حالا به مسائلِ دیگر [مانند] نفقه و صرفِ مال کار نداریم؛ [بلکه همین نیاز] به احساسِ اُنس داشتن [باعث نیاز زن به ازدواج است].

الآن فرض کنید دخترهایی که [به مدرسهٔ] راهنمایی می‌روند، احساسِ دوست‌پسر گرفتن برایشان هست؛ [این احساس] از کجا [آمده]؟ این یک احساس [طبیعی] است دیگر. این احساس در زمان پیغمبر [هم بوده] و الآن که [تفاوتی ندارد]؛ همیشه هست، اختصاص به زمان پیغمبر ندارد. به‌طوری که الآن بینشان مصطلح است، اوضاعی است؛ یعنی از نظرِ مسائلِ خارجی واقعاً چیزهای عجیبی هست!

اینها به‌خاطر چیست؟ به‌خاطر اینکه الآن خدا این نیاز را [در این افراد] به منصهٔ ظهور رسانده است. [حالا] صحبت [در] این است [که] این نیاز باید تأمین شود یا نه؟ باید تأمین شود. بسیار خب؛ آنچه من عرض کردم [مربوط به] چگونگی تأمین است، نه اصلِ قضیه.

شما از صد دختر که به مرتبه‌ای می‌رسند که نیاز به رفیق یا دوستی از جنسِ مخالف پیدا می‌کنند، چند نفر هستند که این نیاز در آنها نیست؟ پنج تا؟ سه تا؟ سه تا اگر باشد! سه‌تا هم نیست! نودوهفت درصدِ آنها این حالت را در خودشان می‌بینند. منتها حُجب و حیا مانع است؛ بعضی در خانوادهٔ متدیّن هستند [به‌خاطر] حُجب و حیا و شرم و خجالت سرشان را پایین می‌اندازند. ولی بعضی در خانواده‌های غیرِ این‌گونه هستند، با

پسرخالهٔ خود می‌نشینند غذا می‌خورند؛ یعنی همین احساسِ نیاز را در مجالس [مختلط برطرف می‌کنند].

چرا می‌گوییم که زن و مرد به مجالس مختلط نروند؟ به‌خاطر اینکه افرادی که در آن مجالس شرکت می‌کنند، با همین نیاز شرکت می‌کنند.

اصلاً آدم می‌رود این‌طرف و آن‌طرف تعجب می‌کند. در بیمارستان مرد و زن باید جُدا باشند. این چه بازی‌ای است؟! الآن دربارهٔ جدا کردنِ پسر و دختر در دانشگاه، می‌گویند: «آقا، این حرف‌ها چیست؟ چرا باید چنین [تفکیک‌شده] باشد؟! چرا؟» می‌گویند: «نه‌خیر آقا، ما درس را نمی‌فهمیم! حتماً باید با هم بگوییم [و بخندیم]، شاد باشیم، چه‌کار بکنیم! یعنی چه زن جُدا و مرد جُدا؟» من این را شنیده‌ام؛ همین دوستان دکتر ما می‌آیند اینها را [به‌نقل از دانشجویان] می‌گویند.

یعنی [در این محیط‌ها] هر دو طرف [مشکل] دارند؛ هم اینها، هم آنها! [حتی] زن‌ها هم بیش از آنها [مشکل] دارند! این شوخی‌هایی که با هم می‌کنند و مانند اینها، جلوی چشم ما بود. ما که دیگر برای آقا [علامهٔ طهرانی] آن قدر در این بیمارستان‌ها رفتیم که دیگر از [روابط آنها] سر درآوردیم. حالا تعبیری نمی‌آورم، ولی خودتان متوجه هستید منظورم چیست. ولی همین‌قدر به شما بگویم: «[در آنجا] همه‌چیز هست! همه‌چیز هست!»

۲. رعایت تناسب سنّی ازدواج، در شرایطی مانند بلوغ زودترِ دختران و آمار بالاترِ مرگ‌ومیرِ مردان، همیشه ممکن نیست

حالا در چنین محیطی که خواهی نخواهی باید این نیاز فطری [به ازدواج] تأمین شود، ما چطوری این [نیاز] را تأمین کنیم؟ آیا اینکه حتماً یک دختر را به هم‌سنِ خودش بدهیم ـ [مثلاً] اگر دختر هجده‌ساله است، پسر هم هجده‌ساله باشد؛ اگر نوزده‌ساله است، پسر [هم نوزده‌ساله باشد] ـ آیا چنین چیزی اصلاً ممکن است؟ ممکن نیست. چرا؟ چون دختر در سنِ دوازده‌سیزده‌سالگی کم‌کم این مسائل برایش آشکار می‌شود. [ولی] پسر در شانزده، هفده‌سالگی هنوز تهِ قافله است! بنابراین، این [روش جواب نمی‌دهد و] نمی‌شود. حالا در این مدت [این دختر] چه کند؟

من می‌خواستم این را عرض کنم: این فرهنگ [غربی] آمده و ما را از واقعیات دور کرده است؛ با توجه به بلوغ زودرسِ دختران و [بلوغ] دیررسِ پسران، و آمادگی [ازدواج] که در اینها [دختران] هست و در آنها [پسران] نیست، و عدم تساویِ سنی بین افراد، و اینکه [آمار] مرگ‌ومیر در مردان بیشتر است (هشتاد درصدِ مردان زودتر از زنان می‌میرند، [یا] مردها در جنگ‌ها کشته می‌شوند و زن‌ها [باقی] می‌مانند) با توجه به این اختلاف، این مشکل باید چگونه حل شود؟

برداشتن شرط تناسب سنی، راهکار گذشتگان برای گسترش ازدواج بود

لذا در زمانِ سابق این مشکل را این‌گونه حل می‌کردند که [حساسیت بر] این اختلافِ سنی را برمی‌داشتند. و این یک امر رایجی بود؛ یعنی آن مسئلهٔ نیاز [فطری] را با برداشتن اختلافِ سنی حل می‌کردند.

الآن اگر پسر دو سال بیشتر از دختر [سن] داشته باشد، [اجازهٔ ازدواج] نمی‌دهند؛ می‌گویند: «نه، یا باید [در سن] مساوی باشند یا [تنها] یک سال [تا] دو سال اختلاف [سِنّی باشد].»

اصرار بر شرط تناسب سنی، باعث مجرد ماندن دختران و به فساد افتادن آنان می‌شود

[اگر به او اجازه] نمی‌دهی، دختر روی دستت می‌مانَد، می‌رود دوست‌پسر می‌گیرد. التفات کردید؟ یعنی الآن این قبحی که [در قبال اختلاف سن در ازدواج و تعدّد ازدواج وجود دارد،] می‌بینید نیاز را از بین نبرده؛ نیاز [همچنان] سرِ جایش هست [و زن] به بیراهه می‌زند: به زنا می‌افتد، یا در خیابان هر پسری را ببیند به‌دنبالش راه می‌افتد و مسائل دیگر.

در زمان سابق این مشکل را با تعدّد [ازدواج] حل می‌کردند؛ چون تعدّد [زوجات] با تساوی [سنّی] جور درنمی‌آید. در واقع باید مرد چهل‌ساله باشد و دختر بیست‌ساله یا پانزده‌ساله [باشد].

[البته] همه هم که نمی‌آیند هر پیرمردی بیاید و دختری بگیرد. بالاخره آن [دختر جوان] هم نگاه می‌کند؛ اگر شوهرِ جوان بود، [همان] جوان را می‌گیرد؛ مریض نیست که بیاید [شوهرِ] پنجاه‌ساله، شصت‌ساله بگیرد! [اما اگر جوان] نبود، از همان [پیر]ها می‌گیرند.

فاصلهٔ سنّیِ زیاد با شوهر، چندان برای زن به‌عنوان ملاکِ ازدواج مطرح نیست

یا اصلاً دلش می‌خواهد [با همان مردِ سن‌بالا ازدواج کند]؛ [همین] الآن خیلی‌ها هستند که دلشان می‌خواهد و از یک شخص خوششان می‌آید، ولو شصت سال یا پنجاه سالش باشد. تمایلات در زن با مرد فرق می‌کند. اصلاً خصوص زن، از نظرِ تمایلات، این قضیه [اختلاف سنی] خیلی برای او مهم نیست.

برای زنان، شخصیت و توان مالی و علمِ مرد، معیارهای مهم‌تری در انتخاب شوهر هستند

یکی از چیزهایی که برای زن مهم است مسئلهٔ شخصیت است؛ شخصیتِ شوهر برای زن خیلی مهم است؛ یعنی یک دخترِ بیست‌ساله یا هجده‌ساله حاضر است با مردی که دارای شخصیت [بالایی] است و شصت‌ساله است ازدواج کند؛ اما یک جوانِ بیست‌ساله که کنارش است [و] به‌عنوانِ مثال خیارفروش است، هرچند قشنگ و خوب باشد، اما خیارفروش است، [اما زن] می‌گوید: «نه!» [بنابراین] مسئلهٔ شخصیت برای زن مهم است. یکی از چیزهای دیگری که برای زن مهم است، مسائلِ مالی است.

ولی اینها برای مرد مهم نیست. [زیرا] قِوامِ زندگی به دستِ مرد است؛ خواهی‌نخواهی نسبت به اینها [مسائل شخصیتی یا مالی به‌اندازهٔ زن] توجه نمی‌کند؛ [مرد] می‌خواهد کسی باشد که از نظرِ ظاهری موجّه

باشد و از نظرِ اخلاقی بتواند زندگی را بگرداند؛ این [دو عامل] برای مرد مطرح است؛ چون امور اقتصادی به دستِ خود اوست. [از طرفی] امور اقتصادی به دست زن نیست و طبعاً [زن] به مسائل دیگر رو می‌آورد تا این جنبهٔ اقتصادی را تأمین کند. [به همین خاطر، برای زن] مسئلهٔ شخصیت خیلی مهم است؛ مسئلهٔ علم برای زن خیلی مهم است. موقعیت اجتماعی [هم] خیلی مهم است. [در مقابل، زنان] چندان نسبت به مسائل [جنسی] توجه خاصی ندارند. مثلِ مردان نیستند؛ یعنی از نظر غریزه، خدا چنین [تمایلی] در آنها قرار نداده است.

ازدواج مردان با زنان بسیار کم‌سن‌تر از خود، امری خلاف فطرت نیست

روی این حساب [این نکته را] عرض می‌کنم: در زمانِ پیغمبر که این مسائل رواج داشت و ادامه پیدا کرد، [علت آن] از یک طرف نیازِ خودِ زن و از طرف دیگر جبر اجتماع بود؛ یعنی جبرِ اجتماع از این مسئله جُدا نیست. اگر پیغمبر با عایشهٔ نُه‌ساله ازدواج نمی‌کردند، [شخص] دیگری می‌آمد و ازدواج می‌کرد؛ یعنی این مسئله این‌طور نبود که برخلافِ فطرتشان باشد و ظلمی [به آنها] باشد؛ مسئله‌ای قابل قبول و قابل پذیرش بود.

در ازدواج باید واقع‌گرا بود و توقعات بیجا را کنار گذاشت

بله، من هم دلم می‌خواهد دخترِ شاهِ پریان زنم باشد، اما خب حالا اگر نیست، بنده که نمی‌توانم شاهِ پریان خلق کنم! یا فلان دختری دلش می‌خواهد [با مورد بسیار خاصی ازدواج کند].

یک بنده‌خدایی [خانمی] به من می‌گفت: «بله، ما را برداشتند و به فلان‌کس دادند!» [آن زن] همین دو سه هفته پیش داشت به آقا [علامهٔ طهرانی] اعتراض می‌کرد.

گفتم: «توقع داشتی پسرِ ملکهٔ انگلیس بیاید تو را بگیرد؟!» [به او] گفتم: «[مردِ] بیچاره، چه عیبی دارد؟! بدبختِ بیچاره، عیب روی او می‌گذاری! مرد به این خوبی، طلبهٔ به این خوبی، منظم، متین، مرتب، خوش‌اخلاق!» می‌گفت: «بله، ما را حرام کردند، دادند به این!» گفتم: «توقع داشتی پسرِ ملکهٔ انگلیس بیاید تو را بگیرد؟ نه آقا جان! [اگر] می‌ماندی، یک اوباشی، اَلدنگی می‌آمد تو را می‌گرفت. این حرف‌ها چیست؟!»

توقع[ها] خیلی بالاست؛ هرکس دلش می‌خواهد آن تاپش را از هر جهت [داشته باشد]: حوری باشد، از نظر اخلاق هم اخلاق انبیاء را داشته باشد، [اخلاق] حضرت مریم داشته باشد، از نظر تعلق و محبت هم دیوانه‌اش باشد!

نه آقا جان! چنین چیزی گیر نمی‌آید. آن دنیا بروید (آن‌طرف خط) از این چیزها پیدا کنید؛ آنها [همسران ایده‌آل] هستند، آنها هرچه بخواهید توقعتان را برآورده می‌کنند.

این طرف [در دنیا] نه؛ بالاخره به‌نحوی باید زندگی کرد آقا! انسان نباید سخت و مشکل بگیرد. یک‌جایش خوب است، یک‌جایش بد است. مِن‌حیث‌المجموع البته همه مثل هم‌اند!

نیاز، فرهنگ می‌سازد؛ ازدواج دختر با مردی بسیار بزرگ‌تر، به‌جهت نیاز زن بوده است

مسئلهٔ نیاز اجتماعی، خارج از مسائل فطری نیست؛ بالاخره جزء مسائل فطری است. حالا که نیاز اجتماع [ایجاب می‌کند] که زن شوهر بکند، [مثلاً] حالا یک زن بگوید: «بنده پسر پانزده‌ساله می‌خواهم.» خب نیست! خب چه‌کار می‌کنی؟! برو درست کن، برو درست کن [و] نرو با پیرمرد شصت‌ساله ازدواج کن!

حالا که [مرد جوان برای ازدواج] نیست، این هم می‌بیند از نقطه‌نظر اجتماع [چنین فضایی وجود دارد]، اینجا طبعاً خواهی‌نخواهی دیگر فکر، سلیقه و روند توقعات و انتظارات روی این جهت [ازدواج با مردان بزرگسال] می‌افتد.

[در نتیجه] این آن‌وقت یک فرهنگ می‌شود؛ چون بالاخره فرهنگ را نیازها می‌سازند. یعنی احتیاجات و نیازهای افراد که در یک جامعه مطرح است، فرهنگ درست می‌کند؛ ثقافه به‌وجود می‌آورد.

لذا الآن در بعضی از قبائل، اشتراک در زوجیّت مطرح است؛ یعنی یک زن، زنِ دو یا سه برادر می‌شود؛ چون [زن] کم است. وقتی کم است، این می‌شود یک نیاز. خب، [آنها] بلند نمی‌شوند بروند از جای دیگر [زن] بیاورند. بعد آن نیاز می‌شود یک فرهنگ؛ لذا در آنجا قُبح هم ندارد؛ نه تنها قُبح ندارد، بلکه مشکلی در آنجا نیست.

از آن‌طرف فرض کنید که خودِ همین شخص هم با یک زنِ دیگر هم هست؛ یعنی او هم یک زنِ مشترکی دارد و هم با [زنی از] افراد دیگر هم ازدواج کرده است.

دستور امام زمان برای رفع نیاز برخی زنان در زمان ظهور، تعدّد زوجات خواهد بود

روی این جهت می‌توانیم بگوییم: نیاز زن به شوهر، یک مسئلهٔ فطری است؛ نیاز به اینکه در تحت قیمومیتِ شوهر دربیاید و احتیاجاتش برآورده شود؛ و هم جریانی‌که در زمان رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بود، این هم یک مسئلهٔ فطری است؛ یعنی اگر امام زمان الآن ظهور کند [نوع ازدواج‌ها تفاوت خواهد کرد]. چرا می‌گویند در زمان امام زمان دیگر همه‌چیز راه می‌افتد؟ به‌خاطر اینکه امام زمان که بر سرِ زن‌ها نمی‌زند، زن‌ها را بکُشد و با مردها یکسان کند! این کار را که نمی‌کند.

از آن‌طرف، مردها را هم که یک‌دفعه رشد نمی‌دهد، پایشان کود نمی‌دهد (!) [که] یک‌دفعه صد مرد صبح از خواب بیدار شوند و هزار نفر بشوند که با [هزار] زن برابری کنند! امام زمان با همین کمّیّت زن و مرد می‌خواهد حکومت کند؛ چه‌کار کند؟ امام زمان چه‌کار کند که این فساد جامعه که الآن ما می‌بینیم [و] از زمان

شاه بدتر است، این فساد از بین برود؟ چه‌کار می‌کند؟ [طبعاً] ازدواج را زیاد می‌کنند دیگر؛ خب راه دیگری ندارد!

یا باید بیاید همهٔ غرائز را منکوب کند، محو کند؛ احتیاج [به] زوجیّت و احتیاجات جنسی را [یک‌جا]همه را محو کند؛ [حضرت] این کار را که نمی‌کند. غذاها هم همه به‌جای خودش است؛ این غذاهایی که هست. [امام زمان] که در غذای مردم کافور نمی‌ریزد! یا فرض کنید همه را اخته و خواجه کند! نه، این کار را هم نمی‌کند. چه‌کار می‌کند؟ با همین شرایط موجود، جامعه را اصلاح می‌کند. اصلاح به همین است [که] با توجه به [نیازها] می‌آید سطح [کمّیِ] ازدواج را بالا می‌آورد؛ مژده! بشارت! [مثلاً] شخص، امروز [همسر او] یکی است، فردا [حضرت] می‌گوید: «آقا، شما باید سه تا بگیرید!» خوب است دیگر! خیلی عالی است!

تلمیذ: اللهم عجل علی ظهورک!

تلمیذ: [تا به آن موقع برسد می‌ترسم] نود سال، صد سال سنّم باشد.

استاد: همان نود سال هم برسی، آقا به تو می‌دهد!

تلمیذ دوم: جوانت می‌کند، آقا!

استاد: بله!

«ز سر گیرد این جان عروج ملائک *** ز نو گیرد این تن مزاجِ جوانی!»

خیال کردید؟! آن زمان...!

امام زمان می‌آید تعدیل می‌کند و اصلاح می‌کند. اصلاح به همین است: [فرض کنید] یک دختر هست که شوهر ندارد؛ به یک [مرد] شصت‌ساله می‌گویند: «تو بیا این را بگیر.» او هم از خدایش است؛ [دختر] می‌گوید: «من حالا با یک شوهرِ شصت‌ساله ازدواج کنم بهتر است یا اینکه [بدون ازدواج تنها بمانم]؟!» آن هم دل‌به‌خواه است، نه اینکه [حضرت کسی را مجبور کند].

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، عایشه را به ازدواج مجبور نکردند

پیغمبر هم که عایشه را گرفتند، عایشه را مجبور نکردند؛ خود عایشه خواست. عرض کردم: مسئلهٔ شخصیت خیلی مهم است؛ او حاضر است با پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم ازدواج کند، اما با یک جوانِ بیست‌ساله، بیست‌وپنج‌ساله‌ای که مال ندارد، حاضر نیست ازدواج کند؛ [هرچند آن مرد] از نظر زیبایی و این حرف‌ها هم خیلی قشنگ باشد. برای زن مسئله [شخصیت]، مهم است؛ لذا [این ازدواج] طبق خواست و طبق نیاز اوست.

روح اطمینان و سکونتِ زن، تنها با ازدواج ایجاد می‌شود، و ازدواج نکردن زن،

ظلم به زن است

الآن هم همین‌طور است؛ الان هم چاره‌ای نیست؛ این مسئله یک مسئلهٔ واقعی است که واقعاً واقعاً زن نیاز به شوهر دارد؛ یعنی این مسئله هیچ ردخور ندارد. من بارها گفته‌ام: حتی اگر [زن و شوهر] بینشان قهر باشد، بهتر است تا اینکه زن، شوهر نداشته باشد. یعنی این روح اطمینان، روح آسایش، و روح سکونت در ظِلّ زوجیت متحقق می‌شود؛ زن اگر شوهر نداشته باشد، افکارش پخش [و] منتشر می‌شود و واقعاً این یک ظلم [به زن] است.

من زنی را می‌شناسم که خیلی محترم بود؛ خواهر یکی از همین علما، دخترِ عالِم، خیلی محترم، خیلی باحیا، خیلی بامتانت. یک‌وقتی می‌دیدیم این بنده‌خدا دو سه تا بچه و شوهرش هم فوت کرده بود، بعد ما تعجب می‌کردیم [که] این چطور [زندگی می‌کند]؟! بعد دیدیم این [زن] در همان کوچه‌ای که زندگی می‌کند (در یک شهرستانی)، در همان‌جا صیغهٔ یکی از اهالی آنجاست و کسی هم خبر ندارد. بعد [از مدتی اطرافیانش] متوجه شدند.

یک‌جایی بودیم و داشتند به این زن ایراد می‌گرفتند. من گفتم: «ایراد ندارد؛ این نیازش است. شما می‌گویید: "آقا، غذا نخورد!" یعنی چه غذا نخورد؟! می‌گویید: "آب نخورد!" معنا ندارد! این نیاز است واقعاً! این احتیاجش است!»

چرا باید این کار را مُختفیاً و مخفیانه انجام بدهد؟ به‌خاطر اینکه قُبح دارد دیگر؛ اگر قُبح نداشت، خیلی عادی [به دیگران می‌گفت]؛ مثلاً [اگر] می‌گفتند: «شوهر شما کیست؟» می‌گفت: «شوهر من فلان آقاست؛ مرد کاسب محترمی است.» اتفاقاً او هم مردِ محترمی بود. [در این صورت] این [زن] هم بدون هیچ خجالتی [زندگی می‌کرد] و بچه‌هایش را بزرگ می‌کرد.

ازدواج زنان با مردان بسیار بزرگ‌تر، یک راهکار منطقی برای حل مشکل ازدواج است

این مسئله، یک مسئلهٔ تکوینی است؛ یک مسئلهٔ وجدانی است؛ یک مسئلهٔ عقلایی است؛ نه اینکه بخواهیم این مسئله را داخل مسئلهٔ فطری و غیرفطری بگذاریم. از یک طرف، نیاز در اینجا وجود دارد؛ نیاز به شوهر وجود دارد. از یک طرف، جامعه نمی‌تواند انتظاراتِ این نیاز را برطرف کند. مگر جامعه چقدر جوان دارد؟

نسبتِ زنان در سنّ ازدواج، دو برابر و نیمِ مردان است

الآن آماری که [مربوط به] چند سال پیش است (نمی‌دانم الآن بدتر است یا نه) آماری که چند سال پیش

از ادارهٔ آمار آوردند به من دادند: تعداد زن‌های از سن پانزده‌شانزده تا سن چهل‌وپنج‌پنجاه که آمادگی ازدواج دارند، یک میانگینی حساب کرده‌اند نسبت به مردهایی که آمادگی و تَهیُّؤ ازدواج را دارند، در ایران دو برابر و نیم است! [این] آمار برای چند سال پیش است؛ یعنی الآن زن‌های ازدواج‌نکردهٔ بی‌شوهر (اعم از دختر و اعم از ثَیِّبات [زنان بی‌شوهر]) نسبت به [مردان] دو برابر و نیم [است]. این نسبتِ در ایران است؛ در ایرلند این نسبت نُه برابر است؛ در آلمان سه برابر و نیم است. [تنها] دو سه جا هستند که مردها بیشترند یا مساوی‌اند؛ در آمریکا و خیلی از بلاد همین‌طور؛ در کشورهای عربی [هم] مسئله به این کیفیت است.

به نظر شما حالا چه‌کار [باید] بکنند؟ اصلاً ما می‌گوییم زمان پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم هم نه؛ الآن با این معضل اجتماعی چه‌کار کنند؟ یعنی زن‌هایی که آمادگی ازدواج دارند و شوهر می‌خواهند، دو برابر و نیمِ مردان هم هستند؛ باید بروند با مردان مسن ازدواج کنند دیگر؛ این دیگر طبیعی است.

متعه جایگزین ازدواج دائم نیست و زن با آن احساس آرامش ندارد

تلمیذ: شما متعه را در اینجا به‌عنوان یک حلّالِ مشکل نمی‌دانید؟

استاد: نمی‌شود! [در] متعه، زن آرامش ندارد، سکونت ندارد؛ آن احساسی که باید بکند، نمی‌کند. در وهلهٔ اول باید ازدواج [دائم] باشد؛ منتها حالا [اگر نشد، زن] یک شرایطی را خودش مثلاً قبول می‌کند. اگر ازدواج نشد، [می‌تواند] متعه کند.

در شرایط اضطرار، متعه می‌تواند به‌عنوان راهکار باشد

تلمیذ: یعنی شما این شرایط را شرایطِ ضرورت برای متعه نمی‌دانید؟ همین شرایط فعلی را که دو برابر و نیم هست، و الآن به‌هرحال هرطوری حسابش را بکنید، الآن کسی در پیِ حل کردنِ این معضل به‌عنوان ازدواجِ دائم نیست و کسی مسئولیت این کار را به عهده نمی‌گیرد.

استاد: بله؛ متعه باید باشد.

تلمیذ: یعنی این شرایط را شرایطِ ضرورت می‌دانید؟

استاد: بله، چرا [که نه]، بله!

تلمیذ: شما فرمودید که تعداد زنان دو برابر و نیم مردان است و این [عدد] نسبت به متاهّلین است، نه نسبت به تمام [مردان] موجود؛ یعنی مردانی هستند که متأهل هم نیستند.

استاد: بله؛ مردان هستند و متأهل هم نیستند ولی نسبت زنان به آنان دو برابر و نیم است.

تلمیذ: چرا [برای حلّ این مشکل] اقدام به ازدواج جوانان مجرد نمی‌شود؟ و چرا ما این مشکل را در اجتماع به این شکل حل نمی‌کنیم که: بر همهٔ مسلمانان واجب کفایی باشد که افراد مجردِ جوان را متاهل کنند؛ که مشکل از دو طرف حل خواهد شد. [هم جوانان ازدواج می‌کنند و هم مشکل تعداد زنان بی‌شوهر حل

می‌شود.]

استاد: مشکلی در لزوم این مسئله نیست؛ ولیکن با ازدواج افراد مجرد نسبت [زیادیِ زنان نسبت به مردان حل نمی شود بلکه کم می‌شود و] زنان یک ونیم برابر خواهند شد.

تلمیذ: نسبت زنان نسبت به مردان طبق آخرین سرشماری این است که در مقابل هر صد مرد، صد و هفت زن وجود دارد. [پس اگر جوان‌های ما ازدواج کنند] فقط هفت درصد زنان باقی می‌مانند.

استاد: این سرشماری اخیر است؟

تلمیذ: بله این سرشماری اخیر است نسبت به تعداد مردم در ایران به‌طور کلی [آمده]، نه فقط تعداد افراد آماده ازدواج که شما فرمودید.

استاد: مطلب این‌طور نیست. بلکه افرادی که به سن ازدواج رسیده‌اند نسبت زنان به مردان ایشان، دو برابر و نیم است.

تلمیذ دوم: در سرشماری اخیر، تعداد زنان در برابر هر صد مرد، صد و هفت زن ذکر شده است.

استاد: اصلاً این‌طور نیست! این دروغ است!

تلمیذ دوم: این آمار در سال ۱۳۷۵ [شمسی] در ایران منتشر شد. طبق این آمار در ایران در مقابل هر صد زن، صد و سه مرد وجود دارد؛ اما این در مجموع است. در ادامه، در مدت ازدواج [بر اساس سوانح و مرگ‌ومیرِ مردان] آمار زنان کمی بیشتر از مردان می‌شود. شاید تعداد زنان کمی بیشتر از پنجاههزار بیشتر از مردان می‌شود؛ این مسئله در اینجا (ایران) است که تعداد مردان بیشتر از زنان است؛ ولی در بقی ممالک و اجتماعات نسبتِ زنان بیشتر است و این نسبت شاید به ... برسد.

تلمیذ اول: استاد، این همان مطلبی است که می‌خواستم عرض کنم؛ زیرا اگر ما به روایات مراجعه کنیم تأکید عجیب و غریبی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و از سیرهٔ ائمه علیهم‌السلام نسبت به ازدواج جوانان مجرد می‌یابیم، و حتی یک روایت نمی‌یابیم که مثلاً توصیه نموده باشد که: «هرکس زن دومی را بگیرد فلان اجر و ثواب برای او خواهد بود!»

استاد: ما درباره صیغه و متعه روایات بسیاری داریم.

تلمیذ: نسبت به صیغه بله، ولی نسبت ازدواج دومِ دائم حتی یک روایت هم نمی‌یابیم که مثلاً: «اگر کسی علاوه بر همسر سابقش، زن دومی اختیار کند، فلان اجر و پاداش را خواهد داشت» و حال آنکه روایات بسیاری در این مضمون داریم که : «اگر کسی جوان مجرد را ازدواج بدهد، یا دست محتاجی را در ازدواج بگیرد، فلان اجر و پاداش را خواهد داشت.» یعنی ما تشویق بسیاری نسبت به ازدواج افراد مجرد [در شریعت] می‌یابیم.

استاد: در این مسئله مشکلی نیست. اقدام برای ازدواج جوانان در مرحلهٔ اول و اولویت نخست است؛ اما در مراحل بعدی ما مشکل زنان بی‌شوهر را چگونه حل کنیم؟ مشکل این است. یعنی اگر جوانی بخواهد ازدواج کند، افراد دختر خود را [به‌آسانی] به ازدواج او درمی‌آورند؛ ولی مشکل از جهت تعداد زنان است [که از عدد مردان بیشتر است].[1]

تلمیذ: این مسئله را در مازندران مطرح کرده بودیم؛ بعضی دوستان خودشان در ماشین به من می‌گفتند که در این محلّه و منطقه پُر شده که یک آشیخ اینجا منبر می‌رود و از [ازدواج] صحبت می‌کند؛ این‌طوری تهمت زده بودند! خیلی از زن‌ها هم دیگر پای منبر ما هم نمی‌آمدند.

استاد: آهان! ولی مردها زیاد شدند!

تلمیذ: مردها که [چندان نمی‌آمدند؛ چون] ظهر بود، ظهر آن بحث خانواده را می‌کردیم. بعد زن‌ها یک عده‌شان نوشتند: حاج آقا! اصلاً از این صحبت‌ها بکن؛ ما از اینها خوشمان می‌آید؛ از این حرف‌ها بزن. یعنی

---

[1] اصل پرسش و پاسخ به زبان عربی است که متن آن این است:
تلمیذ: سیّدنا، أنتم تفضّلتم أنّهن ضِعفَین و نصف بالنّسبة إلی المتأهّلین، لا بالنّسبة إلی الموجودین؛ یعنی الرجال موجودون ولکن لیسوا بمتأهّلین.
استاد: نعم؛ الرجال موجودون و لیسوا بمتأهّلین و لکن نسبتهم ضِعفَین و نصف.
تلمیذ: لماذا لا یُعمَد الی تزویج العُزّاب؟ و لا یکون الحلّ من هذه الناحیة الاجتماعیّة فی أن یکون وجوب کفائی علی کل المسلمین فی أن یزوّجوا العزّاب من الشباب؟ فتنحلّ المشکلة من الطرفین.
استاد: لا ما فی مشکل [فی لزوم ذلک و لکن] إذا تزوّج العزّاب تصیر النسبة ضِعف و نصف!
تلمیذ: النسبة فی إیران بحسب الإحصاء الأخیر: کلُّ مئةِ شابّ، مقابله مئةٌ و سبعُ نساء! [فلو تزوّج کل الرجال للنساء] یبقی سبعة بالمئة [فقط].
استاد: هذا الإحصاء الأخیر؟
تلمیذ: نعم هذا الاحصاء الأخیر بالنسبة الی عدد السکّان فی ایران، لیس عدد المستعدّین للزواج الذی تفضلتم به.
استاد: لیس کذلک؛ بل المستعدّین غیر المتزوّجین یکون عدد النِّساء منهم بالنسبة إلی الرجال ضِعفَین و نصف.
تلمیذ: فی الإحصاء الأخیر کان مئةً و سبعة.
استاد: کَلّا! هذا کِذب!
تلمیذ: هذا الاحصاء انتشر سنة ألف و ثلاث مئة و خمسة و سبعین.
استاد: فی ایران؟
تلمیذ: نعم! [بناءا علی هذا الاحصاء] یوجد مقابل کلّ مئةِ امرأةٍ، مئةٌ و ثلاثُ رجالٍ فی ایران؛ لکن هذا فی المجموع. ثم فی فترة الزواج، النساء [یصیرون] أکثر بقلیل، [قد] یتجاوز [عدد النساء] خمسین ألف امرأة فقط اکثر من الرجال فی کل ایران، یعنی نسبه الزیاده بسیطه جدّا. لکن هذا فی ایران، باعتبار أن فی ایران نسبة الرجال اکبر من النسبة الی النساء؛ لکن فی باقی الدول و المجتمعات نسبة النساء أکثر. و هذه النسبه قد تصل الی...
تلمیذ اول: سیّدنا، هذا الذی اردت أن أقوله؛ لأنّه إذا راجعنا الروایات نجد فیها التأکید العجیب الغریب من النّبی صلی الله علیه و آله و سیرة الأئمّة فی تزویج العزّاب، و لم نجد فیها روایةً واحدةً مثلاً: «من تزوّج زوجةً ثانیة فله أجر کذا!»
استاد: نعم [توجد]. هناک بالنّسبة إلی المتعة روایات کثیرة.
تلمیذ: بالنسبة الی المتعة نعم! و لکن بالنّسبة إلی الزواج الثانی الدائم لا نجد روایةً واحدة، مثلاً أنّه «مَن تزوّج امرأةً ثانیةً علی زوجته الأولی فله من الأجر کذا و کذا.» و الحال [روایات موجودة] أنّه «مَن زوّجَ أعزبًا أو من زوّج محتاجًا فله مِن [الأجر کذا].» یعنی نری تشجیعًا کثیرًا علی تزویج العزّاب.
استاد: ما فیه مشکل! تزویج العزّاب فی المرحلة الأولی؛ و لکن فی المراحل الآتیة کیف نصنع بالعزاب من النّساء؟ المشکلة هی بالنّسبة الی ذلک. و لکن بالنّسبة إلی العزّاب ما فیه مشکل؛ یعنی کلُّ شابّ [إذا] یرید أن یتزوّج، کلُّ شخص یُعطیه بنته. بل المشکل من ناحیة [عدد] النساء.

می‌خواهم بگویم جامعه الآن پذیرش برای تعدّد زوجات ندارد؛ مخالفت می‌کنند؛ هم مردها مخالفت می‌کنند و هم زن‌ها.

استاد: علی‌کُلِّ‌حال، مسئله از نظر فسادِ جامعه [مهم است]، حالا دیگر [جامعه] پذیرش ندارد [مسئلهٔ دیگری است]. خارج هم پذیرش ندارند؛ در آمریکا هم پذیرش نیست؛ در انگلیس هم نیست؛ زنا می‌دهند ولی شوهر نمی‌کنند. طرف می‌گفت: «آقا، ما آنجا رفتیم به [کسی] می‌گوییم: "بیا یک شب زن من [بشو]؛" می‌گوید: "اِ، نه." [ولی به او] می‌گویند: "همین‌طوری [بدون عقد]؟" می‌گوید: «عیبی ندارد.»

تلمیذ: خودِ زن‌های ما هم همین‌طورند آقا؛ زن‌های ما هم بگوییم بیا زنا بکن؛ می‌گویند: «باشد، مشکلی نیست!» اما بگوییم متعه بکن، می‌گوید: «نه، این کار را نکن.»

استاد: اِ؟!

تلمیذ: همهٔ زن‌ها همین‌جورند آقا!

استاد: اِ؟!

تلمیذ: استنباطِ فکری من است! من این‌طور ادراک می‌کنم!

استاد: آهان!

تلمیذ دیگر [خطاب به تلمیذ اول]: سیاقُ الکلام سیاقٌ حِسّی!

مشغول نشدن سالک به ازدواج مجدد برای سلوک او بهتر است، مگر در صورت نیاز

تلمیذِ دیگری: [سابقاً] نظرتان این بود که برای سالک، فعلاً اجازه نمی‌دهید ازدواج مجدد را. به‌جهت مسائلی که الان هست و... عوض می‌شود جوّ، ولی ....

استاد: بله؛ اگر جَوّ عوض بشود، مسئله فرق می‌کند؛ اگر نیاز خود مرد باشد، فرق می‌کند.

ببینید، مسئله نسبت به سالک یک‌قدری مهم‌تر است. سالک هرچه اشتغالش کمتر باشد و فراغتِ فکر و فراغت ذهنش بیشتر باشد، از نظر سلوک برای او بهتر است. به‌خصوص که این مسئله اتفاقاً از مسائلی است که خیلی نفْس می‌تواند در آن نقشِ مهمی داشته باشد. اگر انسان دنبال این قضیه برود، ممکن است همین‌طوری متعاقباً به این مسئله استمرار بدهد. این موجب می‌شود که نفْس و روحش در حضیض قرار بگیرد. [البته] بله، اگر از نقطهٔ نظرِ نیاز و احتیاج، واقعاً یک شخص، واقعاً احتیاج و نیاز دارد، نه، من چنین چیزی را [تحریم] نمی‌کنم؛ [این مسئله] هست دیگر، وقتی نیاز و احتیاج دارد.

تلمیذ: [منظور] همین بحثِ تعدّد [ازدواج] بود، نه بحث [متعه]. فرمودید ازدواجِ ثانی را فعلاً اجازه نمی‌دهند.

استاد: بله؛ ازدواجِ ثانی الآن در میان اجتماع حُسنی ندارد.

پاسخ به سؤال: مرد نمی‌تواند برخلاف شرط ضمن عقد، به عقد زنی را که با شرطِ زمان طولانی او را عقد کرده است، پایان دهد

تلمیذ: یک نکته‌ای در مورد متعه فرمودید؛ اگر کسی مُدّت‌دار متعه کند با شرطِ مدت معیّن، مرد نمی‌تواند [مدت باقی‌مانده را] ببخشد با آن [شرط ببخشد]؟

استاد: نه‌خیر، نمی‌تواند. اگر زن به این شرط [ازدواج کرده باشد]. آن شرطی که [مرد] می‌تواند [مدت را] ببخشد، باید شرط از ناحیهٔ مرد باشد؛ [فرض کنید] مرد بگوید: «من تو را به این مدت [عقد] می‌کنم.» در واقع، در اینجا شرط بر عهدهٔ مرد است. ولی اگر زن بگوید: «من به شرطی با تو متعه می‌شوم که تو بیست سال مرا داشته باشی.» مرد نمی‌تواند در اینجا خلافِ شرط [عمل] کند. [زیرا] اتفاق می‌افتد [که زن] می‌گوید که: «من می‌توانم ازدواجِ دائم بکنم؛ به‌خاطر تو می‌آیم متعه می‌شوم؛ هم [آن ازدواج دائم] را از دست داده‌ام، هم تو یک ماه با من باشی و بعد مرا بیندازی کنار.» خب این [زن] مگر دیوانه است؟!

تلمیذ: این شرط، مخالفِ مقتضای عقد نیست؟ چون مقتضای عقدِ متعه این است که... .

استاد: نه، این مخالف [مقتضا] نیست؛ چون مقتضای عقد، عدمِ اطلاق و عدمِ دوام است؛ خب این هم دوام در آن نیست؛ موقت است دیگر؛ حالا موقت، بیست سال است.

تلمیذ: نه، شاید بتوانیم بگوییم مقتضای مخالفت با حق مرد را دارد. تعارض پیدا می‌کند.

استاد: چرا؟

تلمیذ: چون اینجا حق مرد این است که هر موقع خواست [مدت باقی‌مانده را] ببخشد.

استاد: آن حق اوّلی است؛ حق اوّلی با شرط اسقاط می‌شود. مثل اینکه حق اوّلی در مرد این است که اسکان بر عهدهٔ مرد باشد؛ اما اگر زن شرطِ اسکان بکند [متفاوت است].

تلمیذ: خب آن بله؛ [اما] حقِّ طلاق چه؟ الآن زن می‌تواند حقّ طلاق را از مرد بگیرد؟

استاد: کدام؟

تلمیذ: در عقدِ دائم؛ می‌گوید: «من به شرطی با تو ازدواج می‌کنم که حق طلاق را به من ببخشی.»

استاد: نه، نمی‌تواند.

تلمیذ: چطور آنجا حرفِ او می‌شود، اینجا نمی‌شود؟

استاد: چون شارع، حق طلاق را بر عهدهٔ مرد گذاشته است: **الطّلاق بیدِ مَن أخذَ بالسّاق.** این [مسئله] در اینجا حق نیست؛ حکم است. مثل اینکه زن شرط کند با مرد که: «من مَحرم با تو نشوم» یا «تو به من نگاه نکنی.» اینها حکم است؛ حق نیست.

اما نسبت به بعضی از مسائل، حتی نسبت به قضیهٔ مواقعه، می‌توانیم بگوییم این حق است؛ حکم نیست. در بعضی از موارد طبق شرایط و قرائن، استفادهٔ «حقیّت» می‌شود، ولی در بعضی از موارد، استفاده «حکمیّت» می‌شود.

در مورد طلاق، «حکم» است؛ یعنی **الطلاق بید مَن أخذ بالسّاق.** شارع هم در چنین وضعیتی، با اینکه می‌توانست استثناء بکند، مثلاً: إلّا أن تَشترط المرأةُ لحقّ الطلاق، درعینِ‌حال باز این حرف را نزده؛ و ما هیچ روایتی نداریم إلّا اینکه طلاق، طلاقِ خُلع باشد؛ در طلاقِ خُلع هم [زن] مهرش را باید ببخشد. به‌خاطر اینکه نسبت به زوج، ظلمی واقع نشود که [زن] هم طلاق بگیرد و هم مَهر را از شوهر بگیرد. إن‌شاءالله اگر خدا بخواهد من قصد دارم یک رساله‌ای در مَهرِ زوجه بنویسم که اصلاً [حکم آن] با اینهایی که هست فرق می‌کند.

ولی در مورد متعه، شارع حق بخشش را به مرد گذاشته؛ و این حق بخشش، حق ابتدایی است. بخشش [ادامهٔ مدت متعه] مثل طلاق نیست که [با عدم بخشیدن ادامهٔ مدت] یک ظلمی بخواهد در متعه بشود؛ در واقع، در حق بخشش، شارع حتی در اینجا خواسته رعایتِ حالِ زن را بکند. در واقع یک حکم تحمیلی را که مرد بر زن دارد، این تحمیل را شارع تخفیف داده است؛ لذا در متعه نفقه نیست، اسکان نیست، شرایط [عقد دائم] را ندارد.

حالا یک زنی فرض کنید بیست سال خودش را متعهٔ یک مرد درآورده است؛ خب این از خدایش است که بعد از یک سال، شوهر راحتش بگذارد، آزاد بگذارد؛ در واقع در بخشش، یک نوع امتیاز برای زن هست.

اما اگر قرار باشد که این بخشش عکس شود؛ یعنی امتیاز بر زن نباشد، بلکه امتیاز برای مرد باشد؛ خب [همان‌طور] که اینجا نیست. یعنی اگر زن بیاید بگوید: «به این شرط به متعه در می‌آیم که بیست سال باشد.» دیگر در اینجا حق [بخشش، برای مرد] نیست؛ مرد نمی‌تواند مخالفت کند.

تلمیذ: پس تبدیل به «حکم» می‌شود؟

استاد: نه؛ اصلاً تبدیل به حکم نمی‌شود؛ شرط است؛ شرط در ضمنِ عقد.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد